



تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

پژوهشی در نساجی ایران دوران مشروط

پیرم خان ارمنی



انگلیس بود. پیرم نیز عضو همین حزب بود و از طرف همین حزب مأمور ایران شده بود. پیرم داویدیان گانتاکتسی، کارگر زاده‌ای است که در روستای بارسون از توابع گنجه در سال ۱۸۶۵ میلادی متولد شد. پیرم به مناسبت زندگی در خانواده فقیر کارگری نتوانست به راه تحصیل و تربیت صحیح برود و به زودی روح ماجراجو توأم با احساسات عصیانی در وی خودنمایی کرد. همین که به ۱۶ سالگی رسید با توطئه‌گران مسلح آشنا شد و در سال ۱۸۸۷ به اتفاق یک‌دسته مسلح ۲۵ نفری بر آن شد که به عثمانی بگریزد اما همگی گرفتار مرزداران روسی شدند و به سیبری تبعید گردیدند.

پس از سه سال پیرم با سه نفر از دوستانش از سیبری فرار کرد و از مرز روسیه خارج شد. چندی به ژاپن رفت و سپس محرمانه به ارمنستان مراجعه نمود، به عضویت حزب داشناکسیون در آمد، در قراچه داغ اقامت گزید و خود را معلم ورزش معرفی کرد اما در پس پرده مشغول انجام تعلیمات حزبی بود. در مدتی که مقیم قراچه داغ بود دو سفر محرمانه به ارمنستان رفت و پس از چند ماه بازگشت و به دستور حزب در تبریز اقامت گزید. در این اوقات قرضه‌های ایران از روسیه و شرایط یک‌طرفه آن، دولت ایران را به کلی در دامن روس‌ها انداخت.

مجاور روسیه و عثمانی که اقلیت ارمنی در آنجا سکونت داشتند؛ محرمانه سازمان خود را به نام «داشناکسیون» به وجود آوردند. آنها می‌خواستند با ایجاد وحشت و ترور به اهداف خود دسترسی پیدا کنند، کسانی که می‌توانستند با این روش همراهی کنند از بی‌رحم‌ترین و بی‌باک‌ترین افراد بودند و بیشترشان در کارهای اسلحه‌سازی و ساخت مواد منفجره از قبیل بمب و خمپاره تخصص داشتند.

بدیهی است موسسان داشناکسیون که از افراد پاک‌باخته و بی‌چیز بودند با دست خالی نمی‌توانستند سازمان خود را نگه دارند و یا گسترش دهند، بعضی از توانگران ارمنی از ترس، کمک‌های جزئی به این سازمان می‌دادند ولی کمک بیشتر از ناحیه عمال انگلیس عاید آنها می‌شد زیرا انگلیسی‌ها به ایجاد بلوا در روسیه و عثمانی علاقه‌مند بودند، همچنان که حزب انقلابی «سوسیال دموکرات» روسیه از کمک‌های آنان برخوردار بود.

این حزب که بر حسب ظاهر هدفش به دست آوردن استقلال ارمنستان بود؛ هیچ‌گاه در این راه تلاش جدی نکرد تا جایی که استقلال ارمنستان به کلی از میان رفت و تلاش حزب، بیشتر متوجه پیشرفت‌های نهضت‌های عثمانی و ایران شد و مجری آن نقشه‌هایی گردید که مورد علاقه سیاست

تصویر شماره یک، پیرم خان ارمنی را نشان می‌دهد در حالی که قطار فشنگ بر کمر دارد و به لباس مشکی مجلس است، کلاه قجری بر سر دارد. اغلب سران سپاه و لشکر از این نوع لباس پشیمی ایران استفاده می‌کردند.

در سال ۱۸۹۰ میلادی یک حزب تندرو و انقلابی به وسیله جمعی از جوانان بی‌باک و از جان گذشته ارمنی به طور سری در ارمنستان تشکیل شد. هدف این حزب ظاهراً به هم پیوستن ارمنستان روسیه و ارمنستان عثمانی و به دست آوردن استقلال ارمنستان بود. در آغاز کار مرکز فعالیت این حزب در ارمنستان روسیه و در استانبول بود و کم‌کم در کشورهای



شکل آبرومندانه شدند تا از صف بزرگان عقب نمانند. به این ترتیب صنعتگران نساجی به تولید پرده‌های نفیس، گلدار و منقوش به تصاویر لیلی و مجنون، وامق و عذرا، شیرین و فرهاد و ...، نقش حیوانات زیبا و طرح دشت و صحرا در پارچه‌های خود مشغول شدند تا از عهده جبران کساد بازار برآیند.

معزالسلطان و برادرانش سلسله جنبان قیام رشت بودند. وی پس از بمباران مجلس از رشت به اروپا گریخت، سپس به اتفاق علی محمدخان به قفقاز آمد، وارد کمیته سری حزب سوسیال دموکرات تفلیس شد و ترتیب خرید اسلحه و نارنجک و استخدام جمعی تروریست را داد و به اتفاق محمدعلی خان به رشت بازگشت. میرزا کریم خان -برادرش- برای آوردن افراد، اسلحه و انجام معامله، چند سفر به تفلیس و بادکوبه رفت و ۱۵ نفر قفقازی تروریست و بمب‌انداز و ۷۰ نفر مجاهد محلی را استخدام کرد و محرمانه آنان را تعلیمات جنگی می‌داد.

معزالسلطان پس از بازگشت از قفقاز، پیرم را شناخت و از نقشه‌های یکدیگر آگاهی یافتند و با همدیگر توطئه باغ مدیریه را طرح کردند. در این توطئه پیرم، معزالسلطان، میرزا کریم خان و عمیدالسلطان شرکت داشتند. نتیجه توطئه این شد که برای دست یافتن به حکومت گیلان، سردار افخم -حاکم گیلان- را از شهر بیرون ببرند و مرکز حکومت رشت را تصرف کرده بر شهر مسلط شوند. اجرای قسمت اول این توطئه را معزالسلطان و برادران او برعهده گرفتند و قسمت دوم به عهده پیرم و گروهش گذاشته شد.

معزالسلطان، حاج آقا خلیل یکی از بازرگانان رشت را که مردی شیطنت پیشه بود وادار کرد که آقابالاخان را یک روز تعطیل به خارج شهر دعوت کند. این دعوت بسیار خصوصی بود و به جز وی، اعزازالمالک و مستشار دفتر و نیز بانوانشان دعوت داشتند.

آقا بالاخان با مفخرالسلطنه همسرش در یک کالسکه، میرزا علی اکبر آبدارباشی و یوسف خان فراش‌باشی در کالسکه دیگر با

اختیار داشتند ولی معلوم نبود این پول‌ها از چه طریق به دستشان می‌رسد زیرا خودشان کوچک‌ترین سرمایه‌ای در اختیار نداشتند.

پس از اسقرار مشروطه، پیرم سفرهای محرمانه‌ای به آذربایجان داشت. با رستم و سران انقلاب آذربایجان ملاقات کرد و نمایندگی کمیته ستار در رشت به او واگذار شد ولی فعالیتش محرمانه بود و در ظاهر به همان آجرسازی اشتغال داشت در حالی که با دستیاری افراد خود شبها در پناهگاه‌های مخفی، نارنجک و بمب می‌ساخت و برای روز مبادا ذخیره می‌کرد. چندماه پس از بمباران مجلس، فعالیت‌هایی بر ضد محمدعلی شاه آغاز شد و انگلیس و روش هم محرمانه در طرد و خلع او توافق کردند از جمله نقاطی که در قیام بر ضد شاه پیشقدم شد، شهر رشت بود. در این زمان اروپا در تولید محصولات نساجی بسیار پیشرفت کرده بود و با ساخت ماشین‌ها ریسندگی و بافندگی و وسایل تکمیل پارچه و تولید رنگ‌های صنعتی در ارائه منسوجات بسیار زیبا و الوان، گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. آنان با آوردن چنین محصولاتی به ایران بازار تولیدکنندگان داخلی را مسدود و بی‌اعتبار نموده بود. در این میان مردم دو دسته بودند عده‌ای به دنبال فعالیت‌های انقلابی و آزادی‌خواهی و کسب استقلال ایران و جلوگیری از بی‌قانونی بود و دسته دوم هنرمندان، طراحان و تولیدکنندگان محصولات نساجی که به دلیل واردات منسوجات فعالیت‌هایشان محدود شده بود و به فکر انجام کارهای جدید بودند تا بتوانند نفوذ منسوجات خارجی را مهار کرده و به اصطلاح آب رفته را به جوی بازگردانند. شاگردان و بازماندگان غیاث‌الدین یزدی و هنرمندان اصفهانی دست به دست هم دادند و با به کارگیری ابریشم، پارچه‌های حریر و طرح‌دار تولید کردند.

از طرف دیگر چون اشخاص به طور محرمانه حرکات انقلابی انجام می‌دادند و برای بحث و کارهای لازم، در منازل گرد هم جمع می‌شدند صاحبخانه‌ها به فکر تزئین منازل خود به

انگلیس از پیشرفت و تفوق سیاست روس در ایران نگران خلیج فارس و هندوستان شد و تصمیم گرفت که جلوی نفوذ و قدرت روزافزون روس را در ایران بگیرد و سیاست خود را در این کشور به دست داشته باشد.

با ملاحظه امکانات سیاسی و رعایت شرایط زمان و مکان، تقویت آزادی‌خواهان و مخالفان دولت و کمک در ایجاد یک بلوا بر ضد حکومت مرکزی ایران، بهترین راه برای سرکوبی دربار قاجار و طرد نفوذ روسیه از ایران بود. ایجاد چنین اغتشاشی هم مقدماتی لازم داشت و باید دسته‌جات مسلحی نیز به وجود می‌آمد که در روز حادثه، اغتشاش را پیش می‌برد.

درست در همین سال‌ها، دانشکسیون، تشکیلات محرمانه خود را در ایران، ایجاد و تقویت کرد. رستم (یکی از بنیانگذاران این حزب) از طرف آنان با جمعی از جوانان بی‌باک و ماجراجو به تبریز آمد و محرمانه شعبه دانشکسیون را به وجود آورد.

پیرم نیز مأمور ایجاد تشکیلات در گیلان شد. او به عنوان خدمت در راهسازی قزوین و سپس به رشت و انزلی رفت و افرادی هم از همان ماجراجویان قفقازی و ارمنی با لباس مبدل به نام کارگر در اختیارش بودند. دانشناک‌ها بعدها مدعی شدند که برای کمک به انقلاب و به منظور آزادی مردم به ایران آمده‌اند در حالی که سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۱۹ قمری که پای افراد این فرقه به ایران باز شد و شعبه حزب محرمانه در اردبیل و تبریز و سپس گیلان افتتاح گردید، کوچک‌ترین اثری از نهضت مشروطه در میان نبود و در ایران حتی تصور وقوع چنین حوادثی نمی‌رفت.

پیرم در گیلان محرمانه به ایجاد فرقه دانشکسیون همت گماشت و پس از چند سالی که در راهسازی کار می‌کرد، پس از اتمام راهسازی کوره آجرپزی به تورگوم ارمنی را خرید و ظاهراً به شغل آجرپزی ادامه داد. پیرم و رستم و سایر نمایندگان فرقه برای نقشه‌های خود و نگه‌داری افراد، پول‌هایی در

چهار نفر سوار مسلح به باغ مدیریه رفتند. همسر آقابالاخان در اندرون مخصوص باغ، مهمان همسر حاج خلیل بود. فراش‌های آقابالاخان طوری در باغ جای داده شدند که از بروز هر حادثه‌ای بی‌خبر بمانند. بعد از ناهار در حالی که آقابالاخان حاکم نالایق رشت در مجلس حضور داشت، معز السلطان با ۱۲ نفر مجاهد قفقازی وارد باغ شدند و جمعی را در اطراف باغ گماشتند که راه گریز احتمالی بر آقابالاخان از هر سو بسته باشد. سپس خودش سرزده وارد اتاق شد. آقابالاخان بدون آن که از ورود بی‌موقع و برخوردزننده او بیمی به خود راه دهد گفت: معز السلطان بنشین که خوب وقتی آمدی. ولی معز السلطان گفت من مأمورم شما را به کمپته ستار ببرم. سپس اسلحه کمری خود را کشید و به وی دستور داد راه بیفتند. آقابالاخان با معز السلطان گلاویز شد و چیزی نمانده بود که اسلحه را از دستش بگیرد. در همین وقت معز السلطان شعاری داده، تروربست‌های قفقازی رسیدند و از چند سو آقابالاخان را هدف گلوله قرار دادند. اعزازالملک و مستشار دفتر هم کشته شدند. همسر آقابالاخان و سایر بانوان آن که صدای گلوله آنان را هوشیار کرده بود به صحنه حادثه آمدند و آنان هم کشته یا خلع سلاح شدند و اثاثیه باغ هم

مورد غارت مجاهدان! واقع شد. پس از ختم غائله به موجب قرار قبلی که معز السلطان با پیرم داشت چند بمب پرصدا در باغ منجر شد. با برخاستن صدای بمب که شعار موفقیت بود، پیرم و سایر تروربست‌های ارمنی و قفقازی به اداره حکومتی حمله‌ور شدند. غلامرضا خان میرپنج و گروهی از قزاق‌ها به صدد دفاع برآمدند ولی در برابر پرتاب بمب و نارنجک و ایجاد حریق و خرابی‌های وحشتناک و صدهای موحش، تاب مقاومت نیاوردند و پس از چند ساعت جنگ و دادن تلفات بسیار، اداره حکومتی به تصرف مهاجمان ارمنی و قفقازی درآمد و شب‌هنگام تمام عمارت را با نارنجک منفجر کردند. شعله‌های آتش شهر را روشن کرد و مردم از اضطراب و تشویش تا بامدادان به خواب نرفتند. اثاثیه اداره حکومتی قبل از حریف به غارت رفت، چند نفر از مجاهدان معز السلطان که خود را به اداره حکومتی رسانده بودند برای غارت اثاثیه با مجاهدان گروه پیرم گلاویز شدند و اسلحه به روی هم کشیدند و چهار نفر از طرفین کشته شدند. از گروه پیرم نیز چهار نفر به وسیله قزاق‌ها کشته و هفت نفر زخمی شدند.

فردای آن روز، همه مجاهدان، گل‌های پارچه‌ای

سرخ‌رنگ یا نشان کمپته ستار بر سینه زدند و اجساد کشتگان را با احترام و نواختن مارش عزا حرکت دادند. معز السلطان حاکم و پیرم رئیس نظمیه گیلان شد. چند روز هم اختیارات نظامی را به پانف دادند ولی بعد کمیسیون جنگ تشکیل شد و امور نظامی را زیرنظر گرفت. دو روز بعد، سپهدار به دعوت کمپته ستار و مجاهدان گیلان از انزلی وارد رشت شد و در میان استقبال پرشکوه مجاهدان و فریادهای «زنده باد سردار آزادی‌خواه» در منزل سردار منصور رشتی سکونت کرد. در همین اوقات چرچیل -کاردار سفارت انگلیس- هم به رشت آمد با سپهدار و سران قیام، گفت‌وگوهای محرمانه به عمل آورد. قنصل روس هم که با عملیات قیام‌کنندگان روی موافق نشان داده بود با چرچیل ملاقات و گفت‌وگو نمود و اعتماد قیام‌کنندگان بیشتر شد.

پس از مراجعت چرچیل، سفارت روس اعلامیه‌ای صادر کرد و قیام اصفهان و گیلان را به رسمیت شناخت و سپس به بهانه همین قیام‌ها که با حمایت خودشان رونق گرفته بود، قرارداد ۱۹۰۷ را مستند قرار داده به‌عنوان وجود اغتشاش و ناامنی، روس‌ها را از انزلی و انگلیسی‌ها در بوشهر نیرو پیاده کردند. سران قیام گیلان هم کمپته انقلاب تشکیل دادند و کمیسیون‌های مختلفی درست کردند به نام اعانه ولی به زور و عنف بیش از ۱۵۰ هزار تومان از مردم پول گرفتند که مقداری را بین خود تقسیم و مقداری را هم برای خرج قشون کشی ذخیره کردند.

پس از آن که کار انقلاب در گیلان تثبیت شد، مجاهدان مطابق نقشه پیش‌بینی شده بایستی عازم فتح تهران می‌شدند. به همین منظور سپهدار برای حفظ گیلان در رشت ماند و اردوی مجاهد به سرکردگی معز السلطان، پیرم، منتصرالدوله، پانف و سالار فاتح به سمت رودبار و منجیل و یوزباشی چای حرکت کردند. در رودبار و منجیل مقاومتی ندیدند ولی در یوزباشی چای، ناصرخان پسر غیاث نظام رشتی که طرفدار دولت بود در یک کاروانسرا





به غرب کشور ماموریت یابد. پیرم در کرمانشاه عده‌ای از رجال و روحانیون را به جرم ارتباط با سالارالدوله کشت و چون به قلعه شورهجه رسید، از قوای مهاجم در آن قلعه کسی باقی نمانده بود و ساکنین قلعه عبارت بودند از: عبدالباقی خان و محمدخان چناری از خان‌زادگان محل با جمعی از دهقانان و کشاورزان. «اجل» پیرم را وادار به تخریب قلعه و تار و مار ساکنین قلعه کرد، لذا دستور داد توپ‌ها را روی تپه برابر قلعه نصب کنند و با خمپاره و توپ به قلعه حمله کنند. وقتی صدای غرش توپ و ریزش دیوارها بلند شد، به ناچار از درون قلعه به این تجاوز پاسخ دادند.

مجاهدین بر آن شدند که با یورش بعدی قلعه را خراب و تصرف و مدافعین را نابود کنند، در این هجوم چند تن از مجاهدین هدف گلوله تیرافکن‌های قلعه قرار گرفتند و در خاک و خون غلتیدند.

یکی از آنها دکتر سهرابخان معاون نظمیه و طبیب اردوی مجاهدین بود. مرگ او پیرم را که در پشت تپه استراحت می‌کرد عصبانی ساخت و برخاست و پیشاپیش مجاهدین شخصا به سوی قلعه هجوم برد. یکی از مجاهدین دلسوزانه مانع رفتن او به سوی مرگ شد، اما پیرم کشیده‌ای به گوش او زد و با حس شدید انتقام‌جویی پیش رفت، هنوز به قلعه نرسیده بود که گلوله‌ای به پشت گوش او اصابت کرد و از گونه راستش بیرون آمد و همان‌جا به زندگی پرمجاورایش خاتمه داد و پس از تحقیقات بسیار معلوم شد که قاتل پیرم شخص عبدالباقی خان است.

پیرم همیشه می‌گفت: «باید ایران را از وجود کسانی مثل سپهدار و صمصام‌السلطنه و نظیر این گروه از رجال پاک کرد!!» شاید هم تصور می‌کرد بتواند با توسعه تروریسم در ایران به زمامداری مطلق برسد!

بی‌شک اگر او به دست عبدالباقی خان کشته نمی‌شد، در این کشور منشاء فتنه‌های بسیار می‌شد و نقشه‌های خطرناکی را به زبان استقلال و ملیت ایرانی اجرا می‌کرد.

شرکت داشت. در نهایت دو نیروی مهاجم وارد تهران شدند و یکسره به بهارستان رفتند. پیرم چندین ساعت با سربازان قراول‌خانه‌های شاه‌آباد مشغول زد و خورد شد. چندین نفر از اطرافیانش کشته و زخمی شدند. بالاخره قراول‌خانه‌ها را ویران و جمعی سرباز و قزاق و افسر را که به پاس وظیفه خود برخاسته بودند، با بی‌رحمی هدف نارنجک و گلوله قرار دادند و سپس به مجلس به حضور سپهدار و سردار اسعد درآمد.

پس از اعلام خلع محمدعلی‌شاه و تشکیل هیئت مدیره، پیرم به ریاست پلیس تهران منصوب شد و اکثر یاران خود را در کار پلیس تهران وارد شد و با سخت‌گیری و بی‌رحمی به دستگیری مخالفان مشروطه مشغول شد. جمعی را به زندان انداختند و جمعی را هم اعدام نمودند.

فجیع‌ترین جنایتی که در این ایام مرتکب شدند اعدام شیخ‌فضل‌اله نوری بود که پیرم در این جنایت اصرار ورزید، سپهدار نیز راضی بود و سردار اسعد هم سکوت کرد. یک محکمه انقلابی از جمعی بی‌عقیده و مأمور تشکیل شد و حکمی صادر نمودند و شیخ را واجب‌القتل دانستند.

پیرم نه مسلمان بود و نه ایرانی، از این روی نمی‌توانست هیچ‌گونه احساسی نسبت به مشروطه و استبداد ایران داشته باشد، به خصوص که مشروطه‌خواهان ایران نماینده نیروی ملی نبودند، که از اقلیت‌های کوچکی تشکیل شده بودند و بیشترشان تحریک شده و کمترشان احساس آزادی‌خواهی داشتند و سیاست خارجی نیز زیر بال آنان را گرفته بود، اما اگر باز هم با عینک خوش‌بینی بر ماهیت پیرم نظر افکنیم و او را عامل خارجی ندانیم، قدر مسلم این است که او کوره سواد بی‌ش داشت و تقریباً همه او را عامی دانسته‌اند.

خودسری‌ها و قانون‌شکنی‌های او موجب شد که از سوی دولت و برای دور داشتن وی از مرکز، برای خاموش کردن فتنه سالارالدوله

با چند تن از اطرافیانش، سرشب مختصر بزمی داشتند.

با ورود مجاهدان و پرتاب کردن چند نارنجک به طرف جایگاه آنها، ناصرخان برخاسته برای دفاع و کسب خبر به بیرون کاروانسرا آمد. پیرم که در کنار درب کاروانسرا کمین کرده بود با اسلحه وی را کشت. یکی دیگر از همراهانش نیز کشته شدند و دیگران فرار کردند و اثاث و اموال و اسب و تفنگشان هم نصیب مجاهدان شد. در این پیشروی‌ها نیروی محرک و پیش‌قراول اردوی شمال پیرم و فداییان او بودند. سالار فاتح و منتصرالدوله هم با افراد خود در این صف جای داشتند.

در حالی که به مناسبت تولد شاه، شهر قزوین چراغانی و در عمارت حکومتی جشن مفصلی بر پا بود، پیرم و همراهان از سمت دروازه رشت به قزوین حمله کردند. گروهی از آنان به شهر راه بسته و خود را به عمارت حکومتی رساندند و با تیراندازی و پرتاب نارنجک و ایجاد انفجار و حریق، بساط جشن را در هم پاشیدند. میرزا ابوالقاسم خان نوری حکمران و قاسم آقا میرپنج فرمانده دستور دفاع دادند ولی سربازان دولتی در برابر بمب‌اندازان خطرناک قفقازی، گرجی و ارمنی و در مقابل بمب‌هایی که ساختمان‌ها را روی هم می‌ریخت تاب مقاومت نیاوردند.

هجوم‌کنندگان به همان روشی که در رشت رفتار کردند در اینجا هم عمارت ارگ را به آتش کشیدند، بسیاری از خانه‌های شهر و منازل حاکم و فرمانده نیز غارت کردند. میرزا ابوالقاسم مخفی گردید ولی میرپنج گرفتار شد. او را به اتفاق شیخ‌الاسلام قزوینی که برای دفاع در برابر این اردوی هفت‌جوش، فتوا داده بود با چند نفر از سرشناسان قزوینی به طرزی وحشیانه به دستور پیرم تیرباران کردند.

این اردو پس از برقراری ارتباط با نیروی بختیاری که در قم بود تصمیم گرفتند راه تهران را پیش بگیرند. در قره تپه بین سردار اسعد و سپهدار ملاقاتی صورت گرفت و در طرح یورش به تهران توافق کردند. پیرم نیز